

خاطراتی چند از استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر

گویند «الاسماءُ تنزل من السماء» (نامها از آسمان فرود می آید). اگر این سخن در همه موارد صادق نباشد و به مصداق «برعکس نهند نام زنگی کافور» موارد نقضی هم داشته باشد، بی گمان در مورد یک تن از معاصران مصداق کامل دارد و آن شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر است که به راستی یگانه دهر و اعجوبه روزگار خود بود، رحمة الله علیه.

استاد کم نظیر، بدیع الزمان فروزانفر علاوه بر تمام مراتب فضل و کمال در ادبیات فارسی و عربی از موهبت بزرگ حافظه ای شگفت آور نیز برخوردار بود که همگان را به تحسین و اعجاب و حیرت می افکند چنان که گفتم مغز او به تعبیر امروز رایانه یا «کمپیوتر» ی بود که محفوظاتش تمامی نداشت. استاد قدر این موهبت عظیم را نیک می دانست و خود نیز در تقویت آن می کوشید. نمونه و شاهدی صادق بر این کوشش، مطلبی ست که شادروان استاد دکتر سید صادق گوهرین در سال ۱۳۳۱ برای این بنده نقل کرد و گفت: «من بعضی روزها سحرگاه به قصد پیاده روی از منزلم، در خیابان تخت جمشید از طریق جاده قدیم شمیران تا قلعهک می روم. چندی پیش نزدیک خیابان ملک و ایستگاه کاج استاد فروزانفر را دیدم که پیشاپیش من در همان مسیر راه می پیمود. وجود ایشان را در آن سحرگاه مطبوع فارغ از اغیار، نعمتی غیر مترقبه شمردم و برای استفاده از محضرش با گامهای تندتر خود را به اورساندم و پس از ادای ادب و احترام عرض کردم دیدار استاد در این صبحگاه برای من افزون بر خجستگی، نعمتی بزرگ است تا به خوشه چینی از محضرش پردازم، آیا اجازه می فرمایند در این پیاده روی با استاد همراهی کنم؟» فرمود:

«از نظر من مانعی ندارد، اما می ترسم از این همراهی ملول و آزرده خاطر شوید زیرا این راه پیمایی صبحانه تنها فرصتی ست برای من که محفوظات خود را «تکرار* کنم و نگذارم به کلی فراموش شود».

دانشجویان و دوستان و نزدیکان استاد فقید نکته ها و خاطراتی بسیار، به ویژه از حافظه ایشان در یاد دارند که یکی از دیگری شگفت انگیزتر است. این بنده که برعکس بسیار کم حافظه است نکاتی چند در همین زمینه به یاد دارد که ذکر آنها را بی مناسبت نمی داند. استاد فقید در ایام مأموریت این بنده در بیروت (از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۴) دو نوبت به لبنان آمد. در سفر اخیر ایشان که دراز مدت تر بود راقم این سطور فرصت یافت کتاب سوانح العشاق شیخ المشایخ ابوالفتوح احمد بن محمد بن محمد غزالی طوسی (برادر کهنتر حجة الاسلام محمد غزالی) را از آغاز تا پایان در محضر استاد بخواند و از معلومات وسیع و دقیق حضرتش در عرفان، که به سبب جدایی ایشان از کتابخانه و یادداشتهای شخصی و دیگر کتابخانه های تهران تمام را از حافظه تقریر می کردند و گاه پاره ای ارجاعات را با قید شماره صفحه کتاب مرجع نیز ذکر می فرمودند، بهره فراوان جست تا آن جا که با کمال احترام به آستان دو استاد بزرگوار راهنمای لبنانی خود، شادروانان استاد دکتر آلبرنادرو استاد الاب نویا می توانم به جرات بگویم آنچه در ظرف چند روز از محضر استاد بدیع الزمان در خصوص منابع عربی مربوط به این موضوع، اکتساب کردم به مراتب بیش از مراجع و اطلاعاتی بود که آن دو بزرگوار درباره همان منابع در طول یک سال مرا بدانها رهنمون شده بودند. والغرض، در بسیاری از مآخذ، ضمن نام بردن از آثار متعدد امام احمد، از کتابی به نام منابر غزالی نام برده شده بود که یکی از شاگردان او به نام صاعدین فارس لَبَّان (در بعضی مآخذ لَبَّانی) از هفتاد و دو مجلس وعظ او به زبان عربی در بغداد ترتیب داده است. بنده که دیگر آثار امام احمد را به دست آورده بودم سخت مشتاق دسترسی به این اثر مهم بودم و به هردری می زدم که نسخه ای از آن را بیایم ولی به هیچ روی روزنه امیدی بر من گشوده نمی شد. روزی با کمال نویدی از استاد استفسار کردم که آیا جایی نشانی از این تالیف دارند. فرمود: بلی، سی سال قبل من نسخه ای از این کتاب را در خانواده نصیری در اصفهان دیده ام و گمان می کنم نسخه قرن باشد و اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. استاد قول دادند که پس از بازگشت به تهران، عکسی از این نسخه را برای بنده بفرستند. افزون بر این گفتند من اکنون مشغول بررسی کتاب مقامات شمس هستم و در آن جا به چند داستان درباره احمد غزالی برخورده ام که رونویسی از آنها را برای شما خواهم فرستاد. استاد فقید فی المجلس آن داستانها را اجمالاً بیان کردند و من

بی درنگ با تند نویسی از تقریر ایشان یادداشتی برداشتم. پس از ماهی پاکتی نسخه ضمیمه از استاد به دستم رسید متضمن نامه ای مهرآمیز همراه با تشکر ایشان از مصاحبتی که در بیروت صورت پذیرفته بود و مرزده ای بزرگ بدین مضمون که «آن نسخه منابر احمد غزالی که عرض کردم در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است و از آقای دانش پژوه درخواست کرده ام که نقداً مشخصات آن را برای شما بنویسند تا بعد که نسخه ای از آن عکسبرداری و فرستاده شود». شادمانی بنده از این وفای به عهد و امکان دستیابی بر نسخه منابر احمد غزالی درخور وصف نبود. افزون بر این دیدم استاد، علی رغم ضعف باصره ای که همواره از آن شکایت می کردند، چندین صفحه از کتاب مقامات شمس را به خط خود رونویس کرده و ارسال فرموده اند، جزاء الله خیراً.

شرح مشخصات نسخه منابر که شادروان محمد تقی دانش پژوه، مدیر وقت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نوشته بودند، شامل نام کتاب و نام مؤلف و شماره ثبت و تعداد صفحات و عرض و طول کاغذ و تعداد سطوره هر صفحه و دیگر مشخصاتی بود که معمولاً در فهرست کتابخانه ها درج می شود. ایشان نیز وعده داده بودند که عکسی از آن نسخه را خواهند فرستاد. بنده در انتظار آن نسخه ارجمند که به رای استاد بدیع الزمان احتمالاً نسخه قرن بود، روزشماری می کردم. اما دریغ که پس از چندی استاد نامه ای دیگر روانه کردند به این شرح که «به قرار اظهار آقای دانش پژوه، متأسفانه از آن نسخه منابر احمد غزالی فقط جلدش در کتابخانه مرکزی وجود دارد و محتویات آن به جای منابر احمد غزالی، فصوص عبدالوهاب حنفی اردبیلی ست. یأس و اندوه من از این خبر نیز در وصف نمی گنجید.^۲ به هر حال کار تنظیم و بررسی منابع رساله خود را دنبال کردم و چون به بررسی مطالب مقامات شمس درباره امام احمد غزالی پرداختم، حیرت بر حیرتم افزود. زیرا دیدم آنچه از تقریرات اجمالی استاد در بیروت برنوشته ام عیناً و لفظ به لفظ (جز یکی دو کلمه) همان است که استاد در دستنویسهای خود از تهران فرستاده اند، البته به استثنای مطالبی که به ضرورت تلخیص در آن تقریرات اجمالی حذف کرده بودند. دستخطهای ارسالی استاد فقید از تهران و یادداشتهای فراهم آمده در بیروت اینک نزد این بنده موجود است.

خاطره ای دیگر از حافظه اعجاب انگیز آن استاد اعجوبه روزگار این که در بیروت شبی مرحوم سید امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین مقیم بیروت، ضیافت شامی به افتخار استاد بدیع الزمان ترتیب داد که در آن ضیافت ناظم القدسی (رئیس جمهوری اسبق سوریه) و دکتر صلاح الدین المنجد (محقق و کتابشناس معروف سوریه ای مقیم لبنان) و همسرش

خانم دنیا مروءة (خواهر مرحوم کامل مروءة، مدیر روزنامه الحیاة که خود نیز مدیرت روزنامه انگلیسی زبان «دیلی استار» بیروت را بر عهده داشت) و استاد دکتر یحیی الخشاب (ایران شناس معروف مصری) و این بنده و تنی چند دیگر حضور داشتند.

گفت و گوهای مجلس به سبب شخصیت استاد بدیع الزمان بیشتر در حول مطالب ادبی و تاریخ و فقه اللغة دور می زد و استاد در هر زمینه و بیشتر در تائید سخنگویان، مطالبی می افزود که به مراتب مفصلتر و دقیقتر از گفتار سخنگوی آن مطلب بود و همچنان شگفتی می آفرید. در آن میان به مناسبتی ذکری از شهر دمشق و رحله ابن بطوطه به میان آمد. استاد پس از توضیحاتی چند درباره ابن بطوطه و سبک تحریر گزارش گونه او، که آن را به شیوه روزنامه نگاری تعبیر فرمود، و تفاوت آن با سبک تحریر مسجع و فاضلانه رحله ابن جبیر شروع به بازگویی بخشی از رحله ابن بطوطه درباره دمشق کرد و نزدیک به ربع ساعت همچنان داد سخن داد و به نقل قول پرداخت و همگان را مسحور پیوستگی بیان و حافظه شگفت انگیز خود ساخت تا آن جا که خانم دنیا مروءة گفت: استاد! رحله ابن بطوطه اکنون کتاب بستر من است و دیشب به همین قسمت در شرح شهر دمشق رسیدم، اینک می بینم که اغلب عبارات شما عیناً و لفظاً به لفظ همان عبارات ابن بطوطه و به همان نظم و نسق تحریر اوست. که خود آن را روش روزنامه نگاری توصیف کردید و من به سبب حرفه روزنامه نویسی خود با آن مانوس هستم. و چنان به نظر می رسد که شما نثری این چنین را مانند شعر حفظ کرده اید. استاد با فروتنی گفت: من این کتاب را سالیانی پیش دو نوبت خوانده ام.

در پایان این خاطرات گونه بد نیست نکته ای چند نیز از استاد فقید نقل شود.

در سفر اول استاد به بیروت، آقای فوآد افرام بستانی، رئیس دانشگاه لبنان دعوتی به ناهار از استاد به عمل آورد. منزل مهماندار در ییلاق برومانا در جایی مرتفع قرار داشت که پس از پیمودن راه با اتومبیل می بایست مقداری نیز پیاده کوه پیمایی کرد و سپس از پلکانی چند بالا رفت. چون استاد که در تابستان گرم و مرطوب بیروت این مسیر نه چندان آسان را پیموده و نفس زنان بدان جا رسیده بود، با استقبال مهماندار و همسرش مواجه شد و خانم بستانی به عادت مالوف عرب به او گفت: «اهلاً و سهلاً بالاستاذ». استاد بدیع الزمان که در حاضر جوابی نیز ید طولائی داشت و هنوز نفس نفس می زد گفت: «شو اهلأ و سهلاً؟ اهلأ و جبلاً» (سهل به دو معناست یکی «آسان» و دیگری «دشت هموار») که استاد «سهل» را به معنای اخیر گرفته و «کوه» را به جای آن نهاده است).

در ضیافتی که شادروان علی دشتی (سفیر وقت ایران در بیروت) و به تعبیر استاد

بدیع الزمان: نویسنده سحرکار به افتخار استاد ترتیب داده بود، ماجرای از وقایع گذشته نقل کرد که استاد نیز در آن حضور و سهمی داشته است و از وی تائید خواست ولی استاد تائیدی چندان نکرد. دیگر بار دشتی مطلبی دیگر از همان دست بیان کرد و استاد را شاهد گرفت و تائید خواست. اما عکس العمل استاد مانند مورد نخست حاکی از بی توجهی او به موضوع بود. دشتی که تقریباً از این رفتار استاد به ستوه آمده بود گفت: «آقای فروزانفر! مگر شما در آن جا با من نبودید و قضیه را همین طور که عرض کردم ندیدید و نشنیدید؟ شاید این خاطره را از یاد برده اید؟» استاد گفت: «نه، من ماجرا را خوب به خاطر دارم و کمتر چیزی را فراموش می کنم، اما خود را عادت داده ام که به «عقب»^{*} نگاه نکنم زیرا واپس نگری انسان را از نگرستن به «جلو»^{*} باز می دارد. این مطلب را در مورد تألیفات خود نیز مراعات می کنم، وقتی یک کتاب را به چاپ رساندم، دیگر به آن بر نمی گردم، بل که به کار «نو» می پردازم».

خدای آن هر دورا بیامرزد که از «مردان بی جانشین»^۳ بودند.

مربلند

پایرگ:

* استاد فقید کلمات یاد شده را با همین حرکات مشکول تلفظ می کرد و بر این روش تأکیدی داشت.

۱- اگر ضبط این مآخذ درست باشد، خود دلیلی دیگر است بر این که نسبت «غزالی» که پاره ای نوشته اند نسبت «فَعَالی» بر خلاف قواعد صرف عربی، و مأخوذ از فارسی ست، در عربی رایج و در حکم صحیح است. نمونه ای دیگر که می توان به آن استناد و اشاره کرد در مورد معاصران، کلمه «قذافی» ست.

۲- بعداً آقای دکتر احمد مجاهد به مقداری از مطالب «منابر» دست یافتند که آن را در رساله دکتری خود درباره تألیفات امام احمد غزالی که به چاپ رسانده اند منتشر کرده اند.

۳- تعبیری ست که - اگر خطا نکنم - شادروان عبدالرحمن فرامرزی در مقاله ای که در سوک بدیع الزمان در روزنامه کیهان وقت نوشت به کاربرد و به راستی درست نوشت، رحمت خدا بر او باد که خود نیز از مردان بی جانشین بود.